

## چالش‌ها و چشم‌اندازهای توسعه اجتماعی در عصر دانایی

فرشاد مومنی\*

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۲۸

تاریخ پذیرش: ۸۹/۵/۱۷

## چکیده

مسئله انتخاب مناسب‌ترین نقطه عزیمت برای نیل به توسعه طی ۶ دهه گذشته همواره به مثابه یکی از پرچالش‌ترین عرصه‌های مباحث نظری و نیز انتخاب جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های مناسب در عرصه عمل بوده است. این مقاله، با رویکردی تاریخی نشان می‌دهد که گرچه نقطه عزیمت تحولات منتهی به انقلاب صنعتی، ایجاد دگرگونی در نحوه نگرش‌ها در اروپا بوده، اما شواهد تجربی کشورهای در حال توسعه حکایت از آن دارد که غفلت از جنبه‌های اجتماعی توسعه طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۵۰ بیشترین نقش را در استمرار توسعه نیافتگی در بخش اعظم جهان بر عهده داشته است. در ادامه تلاش شده تا با تکیه بر الگوی نظری نهادگرایی آثار انقلاب دانایی و به ویژه جهانی شدن اقتصاد از این زاویه مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های این مقاله حکایت از آن دارد که پدیده‌های مزبور نقش و اهمیت وجه اجتماعی توسعه را در ابعاد بی‌سابقه‌ای افزایش داده است.

## مقدمه

امروز کمتر کسی به خود تردید راه می‌دهد که تفکیک وجوه گوناگون حیات جمعی انسان‌ها از یکدیگر امری اعتباری و قراردادی بوده که هدف آن عمق بخشیدن به شناخت انسان از پیچیدگی‌های روابط بین انسان‌ها بوده است. این رویه که می‌بایست نقطه عزیمت آن را انتشار کتاب گفتار در روش دکارت دانست البته بدون تردید دستاوردهای خارق‌العاده‌ای را به همراه داشته است. اما در کنار آن از این واقعیت نیز نمی‌توان چشم‌پوشی نمود که

\* دکترای اقتصاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

دستاوردهای خارق‌العاده حاصله در هر حوزه تخصصی در کنار خود هزینه‌هایی را نیز به همراه داشته است. یکی از مهمترین این هزینه‌ها عمده کردن بیش از حد نگرش‌های تخصصی تک‌ساحتی و نادیده گرفتن پیوندهای ارگانیک میان وجوه گوناگون رفتار جمعی انسان‌ها به واسطه غرق شدن بیش از حد پژوهشگران در حوزه تخصصی خود می‌باشد.

از جنبه روش‌شناختی سازوکار ناپیده گرفتن یا فراموش کردن سایر وجوه مؤثر بر رفتارهای انسان در حوزه اقتصاد مبتنی بر یک قاعده بسیار مهم است که اصطلاحاً از آن با عنوان «شرط ثبات سایر شرایط» نام برده می‌شود. کار بست این فرض حتی اگر تحت شرایطی در کشورهای پیشرفته صنعتی که در طی قرون و اعصار و با آزمون و خطاهای بی‌شمار در زمینه حوزه‌های غیراقتصادی مؤثر بر عملکرد اقتصادی به ثبات و پیش‌بینی‌پذیری نسبی دست پیدا کرده‌اند، قابل دفاع باشد، برای کشورهای در حال توسعه که هنوز مسئله ثبات و آرامش در همه عرصه‌های حیات جمعی گوه‌ری کمیاب به حساب می‌آید و پدیده تفکیک نقش‌ها همچنان در زمره رؤیاهای دست‌نیافتنی به حساب می‌آید ما را برای فهم واقعیت‌های اقتصادی دچار مشکلات جدی می‌سازد. این مسئله به ویژه از ناحیه وجود مرزهای مشترک و همپوشانی‌ها میان ساحت‌های اقتصادی و اجتماعی رفتار انسان به معنای فهم ناقص حتی از خود مسئله اقتصادی هم خواهد بود. بنابراین، باید با نویسنده کتاب جامعه‌شناسی نظم موافق بود که تصریح می‌کند حتی خود اقتصاد به خودی خود چیزی بیش از مجموعه عوامل تولید، منافع مادی و عقلانیت ابزاری تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است. این در حالی است که متأسفانه در اغلب الگوهای اقتصادی، عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ملحوظ نمی‌شود و یا به صورت متغیرهای خارجی با آنها برخورد می‌نمایند و یا این عوامل را به صورت پارامترهایی نسبت به مدل خود ثابت فرض می‌کنند.

وی در ادامه به این واقعیت نیز اشاره می‌کند که عمق مشکل زمانی آشکار می‌شود که به یاد آوریم قانونمندی اقتصادی وابسته به میزان نظم اقتصادی است و نظم اقتصادی نیز به نوبه خود تابع میزان نهادینه شدن اقتصاد در جامعه است. میزان نهادینه شدن اقتصاد نیز بستگی به یکپارچگی، شفافیت، جامعیت و درک و تعهد مشترک نسبت به نقش‌های عمده اقتصادی دارد. این شروط در اغلب کشورهای در حال توسعه وجود ندارند. خصیصه عمده این نوع اقتصادها آنومی اقتصادی و آنومی اجتماعی است که هر کدام به گونه‌ای پارازیت‌های خرده‌نظام اقتصادی را افزایش داده نظم‌پذیری آن را کاهش می‌دهند (چلبی، ۱۳۷۵: ۹۰).

البته اقتصاددانان معمولاً بدون انکار چنین واقعیت‌هایی باتمسک به فوریت و حاد بودن

مسئله اقتصادی به ویژه در کشورهای در حال توسعه در کنار شسته رفته بودن و کمیت پذیری نسبی بیشتر امور اقتصادی و بالاخره تحویل همه امور به مسئله تخصیص منابع در فرایندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری با آمیزه‌ای از غفلت و تغافل توجه‌اندک خود به محدودیت‌های شناخت‌های انتزاعی حاصل از چنین رویکردی به واقعیت‌های انسانی را توجیه می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که اینگونه توجیه‌ها نه پیچیدگی‌های واقعیت را تغییر می‌دهد و نه کوچک‌ترین معافیتهای از هزینه‌های کوچک و بزرگ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی امنیت ملی سیاست‌گذاری‌های غیرمتمکی به شناخت کافی از مسائل انسانی پدید می‌آورد.

امروز ما شاهد این واقعیت هستیم که حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی واکنش‌های روش‌شناختی و نظری برجسته‌ای در راستای تعدیل کاستی‌های نگاه اقتصادی محض به پدیده‌های انسانی پدیدار شده است. این مسئله را نباید کوچک انگاشت که نظریه پردازان بزرگی همچون داگلاس نورث در عین تصریح به دل‌بستگی‌های عمیق خود به آموزه نئوکلاسیکی به این واقعیت نیز صحنه می‌گذارند که براساس اتکاء به آموزه مزبور بیش از چهار پنجم تاریخ اقتصادی بشر را نمی‌توان توضیح داد (نورث، ۱۳۷۹: ۱۴۱) و اقتصاددان برجسته و ممتاز دیگر معاصر جوزف استیگلیتز به وجه دیگری از این مسئله اشاره کرده و تصریح می‌کند که این نگاه نئوکلاسیکی که با انسان به مثابه یک عامل تولید هم‌تراز و مشابه با سایر عوامل تولید رفتار می‌کند بخش‌های بزرگی از واقعیت را به‌بوته فراموشی سپرده و تنگناهای شناختی عظیمی را به وجود می‌آورد.

وی می‌نویسد؛ در آموزه اقتصاد مرسوم نئوکلاسیکی تولید به صورت تابعی از نهاده‌های تولید مانند فولاد، ماشین‌آلات، نیروی کار و ... نوشته می‌شود. تحلیل ریاضی نیروی کار به مثابه یک کالا فرد را به این فکر می‌اندازد که نیروی کار مشابه یک کالای عادی مانند آهن یا پلاستیک است ولی در واقع نیروی کار مشابه هیچ کالایی نیست زیرا:

- ۱- فضای کار برای آهن و فولاد مهم نیست.
- ۲- رفاه فولاد برای ما اهمیت ندارد گرچه مراقبیم که محیط، سبب زنگ زدگی آن نشود یا تأثیری بر ویژگی‌های کالا بر جای نگذارد.
- ۳- لازم نیست برای آهن به مثابه یک نهاده تولیدی، انگیزه کار به وجود آوریم. آهن هرچه را می‌خواهیم انجام می‌دهد. اما مدیریت‌ها عموماً در فکر ایجاد انگیزه برای نیروی کار هستند.

۴- این تفاوت‌ها به جنبه انسانی نیروی کار بازگشت دارد آنها تصمیم می‌گیرند تا چه حد

سخت کار کنند و تا چه حد دقت و مراقبت داشته باشند. فضای کار بر رفتار کارکنان و از جمله بر انگیزه کار آنان تأثیر می‌گذارد و .... (استیگلیتز، ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۵۵).

دنی رودریک، اقتصاددان برجسته معاصر نیز با ارائه فهرستی از مهمترین ترتیبات اجتماعی مورد نیاز برای پیشبرد امر توسعه ملی وجوه دیگری از کاستی‌ها و نارسایی‌های فرض ثبات سایر شرایط را برجسته می‌سازد. به گمان او وجود یک نظام شفاف حقوق مالکیت همراه با یک دستگاه قانون‌گذاری کنترل‌کننده شکل‌های مختلف خیانت، رفتارهای ضد رقابتی، مخاطره‌های اخلاقی و ... همراه با اعتماد و انسجام اجتماعی، نهادهای مشوق همکاری جمعی، نهادهای اجتماعی و سیاسی کنترل‌کننده تقابل‌های اجتماعی و کاهش دهنده ریسک و ... همگی مجموعه‌ای از ترتیبات اجتماعی هستند که اقتصاددانان معمولاً آنها را موجود فرض می‌کنند این در حالی است که در غیاب نهادهای اجتماعی مناسب از قبیل نهادهای پیش گفته انگیزش‌های صرفاً اقتصادی یا بی‌تأثیرند و یا نتایج نامطلوبی را به دنبال خواهند داشت. (رودریک، ۱۳۸۴: ۵۸ - ۵۹)

به نظر می‌رسد که توجه به این نکات برای کشورهای در حال توسعه از ابعاد اهمیت به مراتب فزون‌تری برخوردار باشد که در ادامه ذیل چهار عنوان کلی به اعتبار جایگاه و نقش توسعه اجتماعی در پیشبرد توسعه ملی بهبود عملکرد اقتصادی و ارتقاء کیفیت زندگی به بحث گذاشته می‌شود. سپس تلاش می‌گردد تا نشان داده شود که این مسائل در عصر داناتی و شرایط جهانی شدن اقتصاد از چه جایگاهی برخوردار شده و نوع نگاه سیاست‌گذاران توسعه ملی به آن چگونه می‌تواند چشم‌اندازهای آینده را برای یک کشور در حال توسعه تحت تأثیر قرار دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

#### ابعاد اهمیت توسعه اجتماعی برای کشورهای در حال توسعه

مجموعه تأملاتی که در مقدمه این نوشتار در نهایت اختصار و ایجاز به بحث گذشته شد در عین حال که برای همه سیاست‌گذاران در مقیاس جهان موضوعیت دارد برای کشورهای در حال توسعه از ابعاد اهمیت به مراتب بیشتری برخوردار است که در ادامه چهار جنبه از آنها با تأکید بیشتری مورد توجه قرار می‌گیرد. این چهار جنبه عبارتند از:

- الف- تجربه‌های تاریخی مربوط به تلاش‌های توسعه در نیمه دوم قرن بیستم .
- ب- توجه به این واقعیت که کشورهای در حال توسعه همچنان در فرایند انتقال و آموزش علوم انسانی وام‌دار و متکی به کشورهای پیشرفته هستند.

ج - تجربه برنامه تعدیل ساختاری در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰.  
د - دستاوردهای نظری و تجربی جدید در عرصه توسعه.

### الف تجربه تاریخی:

از زمان پایان یافتن جنگ جهانی دوم و گسترش موج نیل به استقلال سیاسی و خروج از مدار استعمارزدگی به صورتی گسترده برای رهبران کشورهای در حال توسعه این سؤال مطرح بود که برای جبران عقب‌ماندگی‌های دوران استعماری و رسیدن به سطح کشورهای پیشرفته نقطه عزیمت مناسب برای طراحی برنامه‌های توسعه کدامیک از زیرسیستم‌های نظام اجتماعی کل است؟ آیا باید از اقتصاد شروع کرد یا ابتدا تغییراتی در زیرسیستم فرهنگی بوجود آورد یا آنکه هر دوی آنها را تحت الشعاع توجه به امر اجتماعی قرار دهیم؟

در پاسخ به این سؤال آمادگی فکری رهبران کشورهای در حال توسعه به هیچ‌وجه در حد نصاب نبود و به ناگزیر اغلب آنها دست به دامان متفکران و سیاست‌گذاران کشورهای پیشرفته‌ای شدند که در چارچوب ملاحظات جنگ سرد به رقابتی از نوع جدید میان خود مشغول بودند که یکی از اهداف آن مجاب ساختن کشورهای در حال توسعه به پذیرفتن الگوی توسعه پیشنهادی ایشان بود که توجه به برخی سازوکارهای به کار رفته توسط ایشان در آن دوران، اکنون به غایت شگفت‌انگیز و قابل تأمل به نظر می‌رسد. به عنوان مثال گرچه در آن زمان به عنوان یک توافق همگانی بدیهی بودن امر تقدم حوزه اقتصادی در نظر گرفته می‌شد اما مسئله شگفت‌انگیز عبارت از آن بود که طرفین جنگ سرد در عین رویارویی ایدئولوژیک تبلیغاتی، سیاسی و حتی نظامی با یکدیگر، در زمینه انتخاب اقتصاد به عنوان نقطه عزیمت مشترک با یکدیگر هم‌آواز بوده‌اند و جالب‌تر آنکه عناوین انتخاب شده برای بسته‌های پیشنهادی آنها نیز به جای آنکه به صورت ایجابی و آشکار جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک بسته‌ها را آشکار کند ناظر بر نفی گزینه پیشنهادی اردوگاه رقیب بود.

این چنین است که مشاهده می‌شود بسته پیشنهادی اردوگاه شرق تحت عنوان «راه رشد غیرسرمایه‌داری» صورت‌بندی می‌شود و در واکنش به آن هنگامی که والت روستو نظریه پرداز برجسته آمریکایی گزینه رقیب اردوگاه خود را تئوریزه می‌سازد برای آن عنوان «مراحل رشد اقتصادی: یک بیانیه غیرکمونیستی» را برمی‌گزیند اما نکته قابل توجه در هر دو بسته پیشنهادی آن است که از یک سو تغییر در زیرسیستم اقتصادی را مناسب‌ترین نقطه عزیمت برای نیل به توسعه می‌دانند و از سوی دیگر شاخص رشد اقتصادی را به مثابه یگانه شاخص و تنها معیار

اساسی سنجش عملکرد کشورهای در حال توسعه در مسیر نیل به اهداف ارزیابی می‌کنند. هنگامی که امروز و با تکیه بر تجربه‌های بالغ بر شش دهه به ادبیات اولیه توسعه مراجعه می‌کنیم برخی از عبارات و برخی از انتظارات مطرح شده در آن زمان از کارکردهای رشد اقتصادی به واقع شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد به ویژه آنکه برخی از این گزاره‌ها از سوی کسانی مطرح شده که همچنان در زمره افتخارات دانش توسعه و از برندگان جایزه نوبل اقتصاد به شمار می‌آیند. به عنوان نمونه؛ می‌توان به جملات زیر از آرتور لوئیس استناد جست:

«بشر در جوامع اولیه و بدوی برای ارتزاق ناگزیر از انجام کارهای شاق بود انسان باتحمل زحمات زیاد موفق می‌شود تا در سطح بخور و نمیر موادی از زمین حاصل نماید که به سختی حیات او را تأمین کند در حالی که مستمراً با قحطی و آفات مواجه بود. در چنین شرایطی نیمی از کودکان زیر ده سالگی تلف می‌شوند و زنان در چهل سالگی شکسته و چروکیده می‌گردند.

رشد اقتصادی، بشر را قادر می‌سازد تا از این بردگی‌رهایی یابد با رشد اقتصادی قحطی از بین می‌رود و نرخ مرگ و میر نوزادان از سیصد در هزار به سی در هزار کاهش می‌یابد و میزان مرگ و میر سایر گروه‌ها از چهل نفر در هزار به ده نفر در هزار تقلیل پیدا می‌کند. و با، آبله، مالاریا، کرم روده، تب زرد، طاعون، جذام و سل همه از بین می‌روند و بدین ترتیب حیات انسان از قید برخی مخاطرات طبیعی آزاد می‌گردد. زنان از انجام کارهای سخت و جانکاه و نیز از خانه‌نشینی‌رهایی می‌یابند و سرانجام فرصت آن را به دست می‌آورند تا همچون یک انسان تمام فکر و استعداد خود را به کار اندازند و....» (لوئیس، ۱۹۵۵: ۴۲۷-۴۲۲)

براساس چنین انتظاراتی از رشد اقتصادی بود که برجسته کردن و محور قرار دادن توسعه اجتماعی امری غیرضرور در نظر گرفته می‌شد و حتی در ادبیات موضوع برای آن دو گروه استدلال عمده نیز به کار گرفته می‌شد.

استدلال اول آن بود که توجه به وجه اجتماعی و انجام هزینه در امر خدمات اجتماعی نوعی انحراف در تخصیص منابع ارزیابی می‌شد زیرا موجب محدود شدن منابع قابل سرمایه‌گذاری به منظور گسترش بخش مدرن صنعتی تلقی می‌گشت.

استدلال دوم نیز بر این نکته تأکید داشت که با تمرکز بر رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه برای افراد و خانوارها این امکان فراهم می‌آید تا به همان ترتیب که خواسته‌ها و نیازهای اقتصادی خود را آگاهانه و ارادی برآورده و تأمین می‌کنند نیازهای اجتماعی خود را

نیز اولویت‌گذاری نموده و محقق سازند. گمان مسلط در آن دوران آن بود که با چنین رویکردی از یکسو منابع عمومی در اختیار دولت‌ها دستخوش اتلاف نمی‌شود و از دیگر سو، گستره انتخاب‌ها برای افراد و خانوارها محدود نخواهد گشت. (هاردینمن<sup>۳</sup> و میگلی<sup>۴</sup>، ۱۹۹۷: ۱۶)

با امثال این استدلال‌ها بود که توسعه اجتماعی به مثابه عنصر تبعی و جزء پسماند توسعه اقتصادی در نظر گرفته می‌شد. اما واقعیت‌ها به گونه‌ای رقم خورد که حتی سردمداران بانک جهانی را که خود از جمله بنیان‌گذاران و دامن‌زندگان به ایده تقدم امر اقتصادی و محوریت رشد اقتصادی بودند ناگزیر به واکنش ساخت. این واکنش را از زبان مکنامارا<sup>۵</sup> رئیس وقت بانک جهانی در سال ۱۹۷۲ به این ترتیب مشاهده می‌کنیم:

«این موضع به طرز فزاینده‌ای روشن شده است که آنچه به مسئله بحرانی کشورهای رو به توسعه تبدیل شده آهنگ رشد اقتصادی نیست بلکه ماهیت آن است. واقعیت این است که کشورهای مزبور در پایان دهه ۱۹۶۰ به میانگین نرخ رشد سالیانه بیش از پنج درصد که مورد هدف بود رسیده‌اند اما تأثیرات اجتماعی این رشد به اندازه‌ای انحطاط‌آمیز بود و تعداد افراد فقیری که وضع آنها تغییر نکرد به اندازه‌ای زیاد بود که دستاوردهای ساده آماری مربوط به رشد اقتصادی می‌رفت تا جنبه گمراه‌کننده‌ای به خود بگیرد.» (مکنامارا، ۱۹۷۲: ۱۹)

البته بدیهی است که خواننده هوشمند به آثار عملی مفاهیمی چون «وضعیت اجتماعی رو به انحطاط» و «گسترش و تعمیق فقر» که از زبان رئیس وقت بانک جهانی مطرح شده است توجه داشته و می‌داند که ناظر بر چه طیف وسیعی از خسارت‌های انسانی و از هم گسیختگی و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌تواند باشد. اینگونه است که در واکنش به چنین تجربه‌های پرهزینه‌ای حتی در اسناد رسمی سازمان ملل متحد (UN) نیز این مسئله با صراحت منعکس گردید که باید از گذشته درس گرفت و متوجه بود که توسعه اجتماعی زائده یا جزء پسماند پیشرفت اقتصادی نیست و برای تحقق آن نباید انتظار تحولات خود به خودی و غیرارادی داشته باشیم بلکه درست مانند هر تحول مطلوبی توسعه اجتماعی نیازمند اندیشه، نظریه و برنامه همراه با همه لوازم این سه، می‌باشد. (سازمان ملل متحد، ۱۹۶۹: ۹۴)

#### ب) مسئله انتقال علوم و فناوری:

یکی دیگر از حوزه‌های بحث‌انگیز در روش‌شناسی اقتصاد مرسوم آن است که نقطه عزیمت خود را برای ارائه تحلیل‌های اقتصادی «فرض اطلاعات کامل» قرار می‌دهد. واقعیت

آن است که در چارچوب چنین فرضی می‌توان بسیاری از امور حیاتی مؤثر در شکل‌گیری ادراک مطابق با واقع را نادیده گرفت. صرف نظر از آنکه در کشورهای پیشرفته صنعتی که مبدأ و منشأ شکل‌گیری این رویکرد نظری بوده‌اند مسائل چگونه حل و فصل می‌شود و آنها چگونه با جرح و تعدیل‌های آگاهانه در یافته‌های نظری مزبور از ظرفیت‌های مثبت آن استفاده می‌کنند و در عین حال کاستی‌های آن را نیز آگاهانه برطرف می‌سازند.

واقعیت این است که به واسطه فقدان توجه کافی به نقش تعیین‌کننده آگاهی‌های روش‌شناختی در این زمینه از یکسو و بنا شدن نظام‌های آموزش رسمی در کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران بر آموزش علوم، منهای روش‌شناسی هر رشته علمی از سوی دیگر، آسیب‌پذیری‌های ما به واسطه شیوه‌های کنونی انتقال و آموزش علوم به طور کلی و به ویژه علوم انسانی و اجتماعی افزایش چشمگیری می‌یابد. تا آنجا که به مسائل مربوط به حوزه اقتصاد و اجتماع باز می‌گردد، به تعبیر داگلاس نورث جهان مورد نظر در آموزه نئوکلاسیکی که پایه اصلی آموزش علم اقتصاد در ایران محسوب می‌شود دنیای بدون تنش است که در آن نهادها وجود ندارند و همه تغییرات از طریق بازارهای کامل انجام می‌گیرد. در نهایت اختصار در چارچوب آموزه‌های اقتصاد مرسوم برای بازیگران اقتصادی پدیده‌هایی همچون هزینه‌های کسب اطلاعات، مسئله عدم اطمینان و بالاخره هزینه‌های مبادله اساساً وجود خارجی ندارند (نورث، ۱۳۷۹: ۱۵).

جوزف استیگلیتز در بیان آنکه چگونه این آموزه نظری وجوه اجتماعی حیاتی مؤثر بر عملکرد اقتصادی را از ذهن پژوهشگران و سیاست‌گذاران خارج نموده و منشأ سوءتدبیرها و سوءعملکردها می‌شود به صراحت اظهار می‌دارد:

«نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم که آیا در پس زمینه ذهنی کسانی که نظریه‌های نئوکلاسیک را تدوین می‌کرده‌اند اهداف سیاسی خاصی وجود داشته یا خیر؟ اما بدیهی است که این نظریه‌ها عملاً در خدمت کسانی قرار گرفته که منافع ویژه‌ای دارند. برای مثال؛ اگر همانگونه که نظریه نئوکلاسیک مدعی است بتوان موضوع کارایی و برابری را از یکدیگر تفکیک نمود، می‌توان برنامه سیاسی خاصی را اعمال کرد و در آن بر موضوع کارایی متمرکز شد و به این ترتیب توجه کرد که اگر جامعه بخواهد نحوه توزیع درآمد را از طریق فرایند سیاسی تغییر دهد صرف نظر از دیدگاه مسلط درباره برابری در هر مقطعی از زمان که اراده کند، می‌تواند به این مهم بپردازد. بنابراین، منطقی است که اولویت به اصلاح اختلالاتی داده شود که مانع دستیابی به



کارایی اقتصادی هستند. از طرف دیگر در این الگوی استاندارد نشان داده می‌شود که هرگونه مداخله در عملکرد اقتصادی اثر منفی بر کارایی خواهد گذاشت حتی اگر این مداخله در قالب قوانین حداقل دستمزد باشد یا عملکرد اتحادیه‌های کارگری یا ... انتقاد از مداخله برای افزایش امنیت شغلی نه تنها زمانی مطرح می‌شود که دولت مداخله اعمال می‌کند بلکه حتی زمانی که امنیت شغلی حاصل چانه‌زنی‌های دسته‌جمعی هست نیز مورد انتقاد قرار می‌گیرد با چنین رویکردی از برنامه‌های بازنشستگی عمومی نیز به شدت انتقاد می‌شود و ... خلاصه آنکه شعار لزوم افزایش انعطاف‌پذیری در بازار کار در لوای کارایی اقتصادی عملاً تبدیل به یک تلاش پنهان برای بازپس‌گیری دستاوردهایی است که کارگران در طی سال‌های طولانی چانه‌زنی و فعالیت‌های سیاسی به دست آورده‌اند ... باید توجه داشته باشیم که حتی در مقیاس اتحادیه‌ها برای کارفرمایان بسیار آسان‌تر است که کارگران سرکش و نافرمان خود را تغییر دهند تا کارگرانی که بخواهند کارفرمای سرسخت خود را تغییر دهند. این مسئله به ویژه هنگامی که نرخ بیکاری بالاست برای کارگران به مراتب دشوارتر می‌شود. بنابراین، نقش دولت در تضمین امنیت و سلامت شغلی بسیار مهم است».

(استیگلیتز، ۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۵۸)

توجه به این حوزه از مسائل هنگامی اهمیت بیشتر خود را آشکار می‌سازد که بدانیم به گواه گزارش‌های رسمی موجود در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۶ یعنی در همان دورانی که سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی با تکیه بر آموزه اقتصاد مرسوم فشارهای غیرمترافری را به کشورهای در حال توسعه در جهت کوچک‌سازی دولت‌ها و کاهش مداخله‌های به لحاظ اجتماعی و زیربنایی ضروری آنها تحمیل می‌کردند میزان مداخله‌های دولت در اقتصاد کشورهای پیشرفته صنعتی به دو برابر افزایش یافته است (بانک جهانی، ۱۳۷۸: ۵۹).

بنابراین، ملاحظه می‌شود که یکی از زیربناهای نیل به توسعه اجتماعی در کشورهای در حال توسعه اصلاح بنیادی نظام‌های رسمی آموزش به طور کل و به ویژه آموزش اقتصادی و برجسته کردن جایگاه و نقش روش‌شناسی در آموزش‌های رسمی است.

### ج) تعدیل ساختاری

دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در ادبیات توسعه با عنوان‌هایی همچون «دهه از دست رفته» و «دهه فاجعه‌آفرینی‌ها» مورد خطاب قرار می‌گیرد. دلیل این امر آن است که در این دو دهه

اکثر کشورهای در حال توسعه تحت تأثیر سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ناگزیر به اجرای برنامه‌ای شدند که هدف آن حل و فصل بحران بدهی‌ها بود. بحران بدهی‌ها به شرایط مربوط به سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰ مربوط می‌شود که طی آن نسبت درآمدهای صادراتی به منابع تخصیص یافته بابت بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های کشورهای در حال توسعه از مرز ۳۵ درصد به طور متوسط گذشت و برای برخی از کشورها نسبت مزبور حتی به ۵۰ درصد هم رسید و آنها ناگزیر تلاش کردند تا به صورت یک جانبه خود را از زیر بار تعهدات کمرشکن مزبور آزاد سازند.

تعبیر «حل و فصل» بدهی‌ها از موضع طلبکاران در این برنامه بسیار شایسته تأمل و دقت می‌باشد زیرا به گواه اسناد موجود گرچه رقم بدهی‌های کل کشورهای در حال توسعه از رقمی کمتر از ۵۰۰ میلیارد دلار در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ به حدود ۳ برابر آن در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ یعنی پس از یک دهه اجرای برنامه تعدیل ساختاری رسید، (آنیمود، ۱۹۹۱: ۷) اما از منظر صندوق بین‌المللی پول<sup>۷</sup> و بانک جهانی<sup>۸</sup> مسئله بدهی‌های خارجی کشورهای در حال توسعه در پایان این دوره «حل و فصل» شده بود.

از آنجا که در چارچوب این برنامه و در راستای هدف به اصطلاح حل و فصل بدهی‌های خارجی کشورهای در حال توسعه بدهکار ملزم به اجرای مجموعه آن سیاست‌ها بودند اما شرح و بسط موضوع در این مختصر امکان‌پذیر نیست و ناگزیر صرفاً به بیان عناوین آن سیاست‌ها اکتفا شده و فقط اشاره‌ای به یکی دو تا از پیامدهای مهم‌تر آن خواهد شد اهم سیاست‌های اجرایی برنامه تعدیل ساختاری عبارتند از:

- اخراج کارگران به نام تعدیل نیروی انسانی بدون پیش‌بینی مشاغل جایگزین برای ایشان و اغلب بدون پرداخت مزایای مربوطه.

- کاهش ارزش پول ملی در برابر پول‌های مسلط خارجی.

- آزادسازی تجاری به ویژه از بین بردن کلیه کنترل‌هایی که بر واردات اعمال می‌شده است.

- خصوصی‌سازی به معنای فروش بنگاه‌های متعلق به بخش عمومی.

- کاهش چشمگیر بودجه‌ها و اعمال سیاست‌های شدید انقباضی در مورد اعتبارات همه فعالیت‌ها و همه بخش‌ها.

- حذف سوبسیدهای مربوط به کالاها و خدمات و حذف کمک‌های دولت به بخش‌هایی

مانند آموزش و پرورش، کشاورزی و بهداشت و درمان.

- کاهش نقش دولت در اقتصاد.

- اصلاحات نهادی مورد نیاز برنامه تعدیل مانند بازنگری در نظام مالیاتی و تعرفه‌ها.

(آنیمود، ۱۰: ۱۹۹۱)

در پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توان آثار اجتماعی جهت‌گیری‌های اقتصادی محض حاکم بر برنامه تعدیل ساختاری را مورد ارزیابی قرار داد به نظر می‌رسد که حداقل دو زاویه قابل طرح باشد:

اول؛ میزان سازگاری سیاست‌های اقتصادی با شرایط محیط اجتماعی.

دوم؛ پیامدهای اجتماعی سیاست‌های اقتصادی.

سازگاری مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی با محیط اجتماعی از یک سو، ناظر بر ارزیابی نسبت اهداف، ابزارها و اولویت‌های برنامه باگستره و اندازه نفع برندگان و زیان دیدگان آن و از سوی دیگر، ناظر بر ارزیابی الگوهای رفتاری و ویژگی‌های اجتماعی مفروض آن است. به این ترتیب تصور می‌شود که هر اندازه مفروضات رفتاری و اجتماعی یک برنامه اقتصادی انطباق بیشتری با ویژگی‌های ارزشی، نهادی و فرهنگی جامعه داشته باشد احتمال موفقیت آن افزون‌تر خواهد بود و برعکس!

پیامدهای اجتماعی سیاست‌های اقتصادی نیز معمولاً بر محور سه زمینه زیر مورد ارزیابی قرار می‌گیرند:

۱- محیط طبیعی و انسانی

۲- کثرتاری و بی‌سازمانی اجتماعی

۳- انسجام جامعه و مشروعیت نظام حاکم بر آن.

در محور نخست جامعه‌شناسان معمولاً پیامدهای سیاست‌های اقتصادی را در نحوه اثرگذاری بر محیط زیست و میزان تخریب آن مورد بحث قرار می‌دهند در حالی که در چارچوب محور دوم روند کثرتاری‌های اجتماعی در فرایند اجرای برنامه مورد توجه است و در محور سوم نیز عمدتاً به تعارض احتمالی مبانی فرهنگی جامعه و مبانی فرهنگی سیاست‌های اقتصادی و تأثیر این سیاست‌ها بر انسجام و ثبات جامعه از زاویه بررسی تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر نابرابری، تورم، بیکاری و تأثیر این پدیده‌ها بر مسئله مشروعیت و نیز انسجام جامعه نگریسته می‌شود (میدری و علوی تبار، ۱۳۷۳: ۹-۷).

آنچه که در نهایت اجمال درباره نتایج عملی برنامه تعدیل ساختاری می‌توان ذکر کرد آن است که گستره فقر و نابرابری و انواع خسارت‌های انسانی و زیست‌محیطی وارده بر

کشورهای اجراکننده آن به‌اندازه‌ای بود که درنهایت در سال ۱۹۸۷ و تحت تأثیر فشارهای سنگین آن گروه از سازمان‌های بین‌المللی که مأموریت خود را در حوزه مسائل انسانی، فرهنگی و اجتماعی تعریف کرده بودند همچون سازمان بین‌المللی کار، یونسکو، یونیسف و ... اجلاسی در ژنو برگزار شد که در آن نمایندگان این سازمان‌ها با نمایندگان سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی به ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به بررسی آثار انسانی، اجتماعی و زیست‌محیطی برنامه تعدیل ساختاری پرداختند و درنهایت مقرر گردید که گزینه جدیدی از تعدیل ساختاری مطرح شود که برای آن عنوان «تعدیل با چهره انسانی» برگزیده شد. (کارلستروم<sup>۱</sup> و هایدن<sup>۲</sup>، ۱۹۹۲: ۱۳۹۹)

این نام‌گذاری ناخودآگاه انسان را به یاد اقدام الکساندر دو بیچک نخست‌وزیر اصلاح طلب جمهوری چک اسلواکی سابق در سال ۱۹۶۸ می‌اندازد که ایده «سوسیالیسم با چهره انسانی» را مطرح ساخت و در واکنش به آن برژنف صدراعظم وقت اتحاد جماهیر شوروی سابق دکترین حاکمیت محدود را مطرح ساخته و بستر لازم برای تجاوز نظامی به جمهوری چک و اسلواکی سابق را فراهم ساخت و در اثر آن یکی از خشونت‌بارترین و وقاحت‌آمیزترین تجربه‌های نقض حاکمیت ملی به نمایش گذاشته شد. آندره فونتن سردبیر ممتاز ماهنامه راهبردی لوموند دیپلماتیک در کتاب درخشان خود به نام «یک بستر و دو رویا» تصریح می‌کند که یکی از مهمترین دلایل عصبانیت و خشونت‌ناکی که نسبت به دو بیچک از سوی برژنف اعمال شد این بود که این ایده سوسیالیسم با چهره انسانی بلافاصله این سؤال را به ذهن متبادر می‌ساخت که آیا مفهوم مخالف این عنوان صحه گذاشتن بر غیرانسانی بودن سوسیالیسم موجود نبود؟ (فونتن، ۱۳۶۳: ۱۳۳-۱۳۰).

بیان استعاری مزبور به روشنی نشان می‌دهد که در اجلاس سال ۱۹۸۷ نیز مسئولان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی حداقل به تلویح بر روی مضمون ضدانسانی برنامه‌های تعدیل ساختاری صحه گذاشتند این مسئله به گونه دیگری در یک فاصله زمانی نه چندان طولانی برای کشورهای در حال توسعه این پیام را نیز به همراه داشت که نادیده انگاشتن خصلت چندبعدی حیات جمعی انسان‌ها و تمرکز یک بعدی بر سیاست اقتصادی می‌تواند چه فاجعه‌های انسانی و اجتماعی بزرگی را به همراه داشته باشد. گرچه کارشناسان بین‌المللی پول و بانک جهانی به دنبال این اجلاس ایده «تورهای ایمنی اجتماعی» را محور قرار دادند و باتکیه بر رویکردهای اجتماعی خاص تلاش کردند تا ملاحظاتی را از جنبه اجتماعی در نظر آورند که استمرار برنامه تعدیل ساختاری را امکان‌پذیر نموده و مقاومت‌های اجتماعی

رخ نموده در برابر آن را به حداقل برسانند، اما واقعیت این است که از منظر طراحی استراتژی درونزا برای توسعه پیام کلیدی تجربه تعدیل ساختاری چیزی جز تکرار تجربه سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم نبود و بار دیگر نشان داد که تنها با یک رویکرد فرارشته‌ای و لحاظ کردن مناسبات میان حوزه‌های اقتصاد و اجتماع است که می‌توان یک برنامه ثمربخش توسعه را طراحی و اجرا نمود.

#### د - انقلاب دانایی و جهانی شدن اقتصاد

قرن‌ها پیش یونانیان قدیم براساس این اعتقاد که زمین کروی شکل است برای اولین بار از واژه «Glob» استفاده کرده‌اند که به معنای کره بوده و به نوعی ناظر بر درک کروی آنها از زمین بود اما در زبان انگلیسی تنها از اواخر قرن نوزدهم است که واژه «Global» به عنوان معادلی برای تمامی جهان مورد استفاده قرار گرفت.

مفهوم «Globalization» برای نخستین بار در فرهنگ لغت آمریکایی وبستر در سال ۱۹۶۱ وارد شد و برای آن معادلی در نظر گرفته شد که بر روی روندهای فزاینده پیوندها و ارتباطات در مقیاس جهانی تمرکز داشت. فرهنگ وبستر در چاپ سال ۱۹۶۶ خود در مقابل مفهوم «Globalization» معادل The act of Globalizing را قرار داد که به معنای اقدام در پهنه جهانی است. طی سال‌های اخیر برای Globalization در زبان فارسی دو معادل مطرح شده است که به نظر می‌رسد هر یک از آنها در جای خود می‌تواند بسیار صحیح باشد این دو معادل عبارتند از: جهانی شدن و جهانی‌سازی.

هنگامی که از معادل جهانی شدن استفاده می‌کنیم گویی ذهن ما به مجموعه‌ای از روندهای علمی - فنی ناظر است که بدون آنکه توطئه‌ای در کار باشد طی قرون و اعصار بر روی هم انباشته شده‌اند و ما را در مقیاس جهانی با مجموعه‌ای از دستاوردها همراه ساخته‌اند که در آخرین تحلیل به کم شدن فاصله‌ها، افزایش ارتباطات و آگاهی‌ها و درهم‌تنیدگی بی‌سابقه همه وجوه حیات جمعی انسان‌ها انجامیده است.

از این زاویه است که تعاریفی همچون «در هم فشردگی جهان» و «تراکم آگاهی نسبت به آن» (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۵۰) یا فرایند تشدید روابط اجتماعی (گیدنز، ۱۳۷۷: ۷۷) یا درهم‌گره خوردن رویدادهای اجتماعی و روابط اجتماعی سرزمین‌های دوردست و تلاقی حاضر و غایب (گیدنز، ۱۳۷۸: ۴۲) را مطرح می‌سازند و نظریه‌پردازان مختلف کارکردهای متفاوتی را برای آن در نظر می‌گیرند. در این چارچوب گفته می‌شود که انقلاب رخ داده در

عرصه میکروالکترونیک فواصل موجود در کره زمین را به حداقل رسانده و امکان جابه‌جایی سریع افراد، عقاید و منابع را در سرتاسر کره زمین فراهم می‌سازد. به تدریج و به صورت فزاینده ما با مسائلی روبرو می‌شویم که خصلت جهانی داشته و حل و فصل آنها بسیار فراتر از توانایی‌ها و حوزه اقتدار یک دولت معین است. اما به طور همزمان در اثر این تحولات جوامع محلی، منزلت و قدرت خارق‌العاده‌ای پیدا می‌کنند. توانایی دولت‌ها برای حل و فصل مسائلی که به طور سنتی توسط دولت ملی سامان می‌یافتند کمتر می‌شود و در عوض شهروندان به اعتبار جایگاه رفیع دانیایی در شکل دادن به روابط جدید اقتصادی - اجتماعی قدرت چانه‌زنی بیشتری در برابر دولت‌ها پیدا کنند و ... اما به نظر می‌رسد که نوعی وفاق جمعی درباره نقش تعیین‌کننده پویایی‌های تکنولوژیک در این جنبه از پدیده مورد بحث وجود دارد (واترز، ۱۳۷۹: ۵۰) هرچند که از واژگان متفاوتی برای این پدیده استفاده گردد. برای مثال؛ در حالی که بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصاد توسعه برای توصیف این وجه از مسئله از لفظ شتاب تاریخ بهره می‌گیرند جامعه‌شناسانی مانند گیدنز ترجیح می‌دهند که از معادل «دنیای فرار» برای آن سود جویند.

از دیدگاه گیدنز دنیای جدید از آن رو باید فرار دانسته شود که نه تنها آهنگ تحولات اجتماعی در دنیای جدید بسیار سریع‌تر از هر نوع جامعه ماقبل مدرن است، بلکه میدان عمل و عمق تأثیرات آن بر کارکردها و شیوه‌های رفتاری جوامع پیشین نیز بی‌سابقه است. به گمان او در اثر انقلاب انفورماتیکی و انقلاب الکترونیکی ما با پدیده‌هایی همچون «از هم گسیختگی زمان و فضا»، «کاربرد منظم اطلاعات و دانش‌های مربوط به شرایط زندگی اجتماعی در سازماندهی و تغییر شرایط زندگی» و تلاقی عناصر حاضر و غایب روبرو هستیم (گیدنز، ۱۳۷۸: ۴۲ - ۳۵).

شبهه این تعبیرات در میان اقتصاددانان باهمین مضامین اما با مفاهیم متفاوتی همچون قدرت ساختاری سرمایه، زمان‌زدایی و مکان‌زدایی از فرایند تولید و بازدهی صعودی مطرح شده است.

معادل دوم یعنی جهانی‌سازی بر این نکته پافشاری دارد که به ویژه در امر سیاست‌گذاری اقتصادی ما با نوعی برخورد گزینشی روبرو هستیم. به این معنا که برای مثال؛ گرچه تحت عنوان Globalization در عرصه اقتصاد سخن از آزادسازی همه بازارها به میان می‌آید اما آنچه که در عمل مشاهده می‌کنیم این است که قدرت‌های بزرگ جهانی برای آزادسازی برخی از بازارها از حداکثر توانایی‌های خود بهره می‌جویند اما در مورد برخی بازارهای دیگر از

انرژی فوق‌العاده قدرت‌های بزرگ برای جهانی نشدن و عدم آزادسازی آن بازارها استفاده می‌شود به طور مشخص می‌توان واقیعت‌های مربوط به بازارهای جهانی شده کالاها و خدمات و سرمایه در برابر بازارهای جهانی نشده کار، تکنولوژی و تحقیق و توسعه اشاره کرد.

هر دوی این امور بخش‌هایی از واقیعت را تشکیل می‌دهند اما مهم آن است که برای تفکیک وجوه ناظر بر جهانی شدن از وجوه مربوط به جهانی سازی، ما نیازمند سطح بسیار بالایی از هوشمندی‌ها و دانایی‌ها هستیم به گونه‌ای که برای ما این امکان را فراهم سازد که در عین بهره‌گیری از فرصت‌هایی که پدیده Globalization در هر دو معنای خود در اختیار ما قرار داده است تهدیدهای ناشی از آنها را نیز بتوانیم به حداقل برسانیم. یکی از پارادوکس‌های این شرایط آن است که در عین افزایش چشمگیر مسئولیت‌های خطیر دولت‌ها توانایی آن‌ها برای مواجهه با شرایط جدید به دلیل آنچه که ناظر بر سیاست‌های اقتصادی قابل طبقه‌بندی شدن ذیل عنوان جهانی سازی اقتصادی می‌باشد به شدت کاهش می‌یابد و تنها با درک دقیق اقتضانات ناشی از این مسئله می‌توان برخوردی فعال و راهگشا با آن داشت این مسئله به اندازه‌ای آشکار و شایسته تأمل است که از دید نویسندگان گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۷ نیز پنهان نمانده است. بنا به تصریح گزارش مزبور درگیر شدن در اقتصاد جهانی گرچه محدودیت‌های بیشتری برای جلوگیری از رفتارهای خودسرانه به دولت‌ها تحمیل می‌کند اما توانایی آن‌ها را نیز در اخذ مالیات کاهش می‌دهد ضمن آنکه جهانی شدن اقتصاد کشورها را در ابعاد گسترده‌تری در معرض شوک‌های قیمتی قرار داده و جریان سرمایه‌ها را با بی‌ثباتی مواجه می‌کند.

هر یک از امور مزبور به گونه‌ای نقش دولت را هم در اداره شوک‌ها و هم در کمک به مردم و هم در کمک به بنگاه‌ها حساس‌تر و حیاتی‌تر می‌کند. گزارش مزبور در عین حال به این نکته نیز توجه می‌دهد که در بیان مشکلات به ویژه موارد مربوط به خطرهای دور افتادن از فرایند جهانی شدن نباید اغراق کرد. به زعم ایشان هزینه عمده عدم گشایش اقتصاد به سوی جهان، تشدید شکاف در استانداردهای زندگی میان کشورهای ادغام شده در اقتصاد جهانی و آنهایی است که خود را از اقتصاد جهانی کنار نگه داشته‌اند اما در عین حال ادامه می‌دهد که برای کشورهایی که در این مسیر گام برمی‌دارند دستیابی به درآمدهای بالاتر بیش از هر چیز به اتخاذ سیاست‌های داخلی درست و افزایش قابلیت دولت وابسته است (بانک جهانی، ۱۳۷۸: ۳۰-۲۸).

بدون تردید یکی از مهمترین شئون سیاست‌های داخلی درست و افزایش قابلیت دولت

به نحوه برخورد آنها با مسئله توسعه اجتماعی بازمی‌گردد. این مسئله به ویژه از آن جهت که نوعی اتفاق نظر درباره افزایش روندهای نابرابری در درون کشورها و بین کشورها در اثر انقلاب انفورماتیکی و الکترونیکی وجود دارد جلوه و اهمیت به مراتب بیشتری خواهد داشت. مجموعه ادبیاتی که ذیل عنوان «انقلاب دانایی» مطرح شده و از آن به عنوان بازدهی صعودی در عصر دانایی یاد می‌شود به صراحت و روشنی نشان می‌دهد که به واسطه انقلاب‌های اطلاعاتی و الکترونیکی موج جدیدی از انقلاب صنعتی پدیدار شده که در آن دستاوردهای جدید تکنولوژیک بیش از آنکه به قاعده موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی کمک کار یا جاگزین دست و بازوی انسان‌ها باشند کمک کار یا جایگزین مغز انسان‌ها می‌شوند. به این ترتیب با وارد شدن دانایی در تابع تولید، جهان با شرایطی روبرو می‌گردد که توابع تولید با بازدهی ثابت نسبت به مقیاس با شرایط صعودی شدن بازدهی‌ها نسبت به مقیاس جایگزین می‌شوند.

با وارد شدن دانایی در تابع تولید از یک طرف اقتصادهای درونی‌کننده نهادهای مبتنی بر دانایی در فرایندهای تصمیم‌گیری، تخصیص منابع و تولید با انقلاب بهره‌وری روبرو می‌شوند و هم به طور همزمان میزان نیاز به نیروی انسانی شاغل برای خلق هر واحد جدید ارزش افزوده در ابعادی بی‌سابقه کاهش می‌یابد. به عنوان نمونه می‌توان به مطالعه وینپسینجر اشاره کرد که برآورد نموده است که تا سال ۲۰۳۰ تنها با تکیه بر ۲ درصد از نیروی کار جهان در سال ۱۹۹۰ می‌توان کل تقاضای جهانی در زمینه کالاها و خدمات مورد نیاز جهان را تأمین نمود. (وینپسینجر، ۱۹۸۹: ۱۵۱)

ترکیب همزمان انقلاب بهره‌وری و کاهش نیاز به نیروی کار در یک ابعاد بی‌سابقه با دو پدیده دیگر همراه است که هر کدام از آنها به گونه‌ای ابعاد اهمیت توجه به ملاحظات اجتماعی در عصر دانایی و جهانی شدن را افزایش می‌دهند. وجه اول این مسئله ظهور یک ساختار جدا شده بازار کار است که در آن بخش‌های انطباق‌یافته با اقتضات انقلاب دانایی فاصله و شکافی بی‌سابقه با سایر بخش‌ها پیدا می‌کنند که تنها یکی از پیامدهای آن ظهور فاصله‌های چشمگیر در دستمزدهای پرداختی به شاغلان این بخش‌ها است ضمن آنکه انقلاب بهره‌وری، کشورهای با اقتصاد و جامعه مبتنی بر دانایی را با یک ظرفیت تولیدی نامحدود همراه خواهد ساخت. هنگامی که آثار و پیامدهای این مجموعه تحول‌های بنیادی را با شرایط مربوط به موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی مقایسه می‌کنیم به سهولت می‌توان دریافت که چشم‌اندازهای نابرابری در آینده چه ابعادی پیدا خواهد کرد.



این چنین است که به ویژه مسئله عدالت اجتماعی و به طور کلی توجه به ملاحظات مربوط به توسعه اجتماعی در ابعادی به مراتب گسترده‌تر و جهانی‌تر از گذشته در قلب همه مباحث مربوط به توسعه قرار خواهد گرفت. این همان چیزی است که از سوی برخی از نظریه‌پردازان توسعه با عنوان تقدم امر اجتماعی در عصر دانایی و شرایط جهانی شدن اقتصاد مورد توجه قرار گرفته است.

اگر بخواهیم این مسئله را به صورت روشمند در قالب اندیشه نهادگرایی مطرح کنیم به طور خلاصه بحث به این شکل قابل طرح است که:

به اعتبار انقلاب دانایی به طور کلی و شرایط جهانی شدن اقتصاد به طور خاص، انقلاب‌هایی عظیم در حوزه‌های ارتباطات، حمل و نقل و اطلاعات رخ نموده است و هر یک از این عوامل به نوبه خود موجب افزایش تعامل‌ها و اصطکاک‌ها میان انسان‌ها در مقیاس جهانی شده است، ضمن آن که برداشت‌ها و طرز تلقی‌ها و انتظارات ایشان را نیز از دولت‌های ملی در ابعاد بی‌سابقه‌ای افزایش داده است. آثار این تحولات در عرصه اقتصادی به شکل انقلاب در بهره‌وری، بازدهی صعودی و نایل شدن انسان‌ها به والاترین و انسانی‌ترین جایگاه تجربه شده در طول تاریخ در فرایند تولید ظاهر شده به طوری که نقش انسان‌های متکی به دستاوردهای انقلاب دانایی به تنهایی بیش از ۵ برابر همه عوامل دیگر مؤثر در تولید و خلق ارزش افزوده جدید شده است. از طرف دیگر، انقلاب دانایی بی‌سابقه‌ترین فرصت‌های رفاهی را در اختیار انسان‌ها قرار داده و از همین رو است که امروزه بحث از امید به زندگی بالاتر از یکصد سال و سهم فزاینده جمعیت بالای ۶۵ سال در هرم سنی جوامع مطرح شده است.

هر یک از عوامل ذکر شده به نحوی «وجه اجتماعی» زندگی انسان‌ها را به طرز خارق‌العاده‌ای با اهمیت‌تر از هر دوره تاریخ دیگر نموده است چرا که «پایداری» جوامع مستلزم کاهش بی‌وقفه هزینه‌های مبادله و افزایش توان رقابت اقتصاد ملی است و آن هم نیازمند پرهیز از بی‌ثباتی و خشونت و بالاخره مشروعیت دولت‌ها منوط و موکول به جهت‌گیری‌هایی است که در وجه اجتماعی توسعه جلوه‌گر شده و امروزه در ادبیات به کار رفته در کشورهای صنعتی بیشتر با عنوان سیاست اجتماعی<sup>۱۲</sup> مورد خطاب قرار گرفته و تأکید می‌گردد که پایداری، انسجام اجتماعی، نظم، ارتقاء عملکرد اقتصادی، بهبود توان رقابت، اقتصاد ملی و ... بیش از هر زمان دیگری تابعی از جهت‌گیری‌های دولت‌های ملی در این حوزه است و بدیهی است که این مسئله برای کشورهای در حال توسعه که از یک سو با

مسائل به مراتب گسترده‌تر و پیچیده‌تر روبرو هستند و از سوی دیگر، با حجم بیشتری از کاستی‌ها و محدودیت‌ها روبرو هستند، از اهمیت بیشتری برخوردار باشد.

### چالش‌ها و چشم‌اندازهای توسعه اجتماعی در عصر دانایی

نگاهی اجمالی به تجربه تاریخی کشورهای پیشرفته صنعتی نشان می‌دهد که در آنجا ما با پدیده تقدم امر فرهنگی روبرو بوده‌ایم. به این معنا که ابتدا در آنجا تحولی در نحوه نگرش به انسان و جهان پدیدار شد (رنسانس) که ما از آن با عنوان انقلاب فرهنگی یاد می‌کنیم و تاریخ غرب نمایانگر آن است که با گذشت بالغ بر یک و نیم قرن از انقلاب فرهنگی دستاوردهای آن تثبیت گشت و آثار خود را در قالب بازنگری بنیادی رابطه میان دولت و ملت با یکدیگر منعکس ساخت. در این چارچوب دولت‌های مبتنی بر «قرارداد» شکل گرفتند و حکومت به تدریج کارکرد محوری خود را براساس منطق «نمایندگی» سامان داد. این تحول آن چیزی است که تحت عنوان انقلاب اجتماعی می‌توان از آن نام برد. گرچه وقوع این دگرگونی ابتدا در انگلستان و تحت عنوان انقلاب شکوهمند<sup>۱۳</sup> مطرح گردید اما یک سلسله قاعده‌های رفتاری بنیادی را مطرح ساخت که کشورهای دیگر غربی نیز یکی پس از دیگری آنها را تثبیت نمودند. برآیند این دو تحول بنیادی بود که در نهایت آثار خود را در قالب انقلاب صنعتی در ربع پایانی قرن هجدهم ظاهر ساخت. اما علیرغم آن تجربه تاریخی در غرب به نظر می‌رسد که به اعتبار مجموعه تحولاتی که در فاصله موج‌های اول تا سوم انقلاب صنعتی پدیدار گشته است نوعی توافق فزاینده در زمینه تقدم امر اجتماعی قابل مشاهده است. وجوه سلبی این توافق فزاینده در قالب تجربه عملی رویکردهای سنتی توسعه رشد محور در سال‌های میانی قرن بیستم و تجربه تعدیل ساختاری در ربع پایانی این قرن مطرح گردید. جهانی شدن اقتصاد و ظهور انقلاب دانایی نیز به گونه‌ای که اجمالاً توضیح داده شد به واسطه افزایش چشمگیر همه انواع نابرابری‌ها و نیز به واسطه محدودیت‌های بی‌سابقه‌ای که در زمینه خلق فرصت‌های شغلی در اثر انقلاب دانایی جدید پدیدار ساخته و نیز به واسطه جهش‌های ایجاد شده در ارتباطات و اصطکاک‌های ناشی از آن و نیز ابعاد بی‌سابقه اهمیت آموزش و بهداشت و سایر جنبه‌های اجتماعی حیات جمعی وجوه دیگری از اولویت توسعه اجتماعی را آشکار می‌سازد.

از جنبه ایجابی، آمارتیا سن فیلسوف و اقتصادشناس بزرگ معاصر در فصل‌های پنجم، یازدهم و دوازدهم کتاب درخشان خود، توسعه به مثابه آزادی، هم بنیان‌های منطقی و نظری

تقدم امر اجتماعی را در فرایند نیل به توسعه به خوبی و مبسوط مطرح ساخته و هم با استناد به شواهد تجربی بیشمار نشان داده است که به ویژه در قرن بیستم یکی از رموز اصلی تمامی تجربه‌های موفق توسعه، اولویت قائل شدن به مجموعه مؤلفه‌هایی است که امروزه تحت عنوان کلی توسعه اجتماعی مطرح است.

نکته جالب آن است که وی حتی در ارزیابی بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۹۷ در جنوب شرق آسیا نیز ضمن تأکید بر تقدم توسعه اجتماعی ابعاد جدید و نامکشوفی از مسئله را نیز به ایده‌های قبلی خود که در کتاب توسعه به مثابه آزادی انعکاس یافته است، اضافه می‌کند. او می‌نویسد: در کشورهای در حال توسعه اعمال سیاست‌هایی برای خلق فرصت‌های اجتماعی برای همگان بسیار حائز اهمیت است. دسترسی گسترده به امکانات اجتماعی سبب می‌شود که توده‌های مردم مستقیماً در فرایند پیشرفت اقتصادی مشارکت نمایند. تجربه ژاپن و دیگر کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا که به نحو موفقیت‌آمیزی از ژاپن تبعیت کردند اعتبار این باور عمومی را در هم شکست که آموزش عمومی را کالایی لوکس در نظر می‌گرفت و مدعی بود که کشورها تنها پس از ثروتمند شدن قادر به تحمل هزینه‌های آن هستند. این باور مدت‌های طولانی در برخی از محافل سیاست‌گذاری به ویژه در غرب مسلط بود.

نکته بسیار قابل تأمل در تجربه کشورهای آسیایی آن است که این سیاست‌ها زمانی به اجرا گذاشته شد که محدودیت‌های ناشی از فقر عمومی به هیچ وجه از میان نرفته بود بلکه از طریق اعمال این سیاست‌ها بود که از گستره و عمق فقر به میان زیادی کاسته شد.

از دیدگاه او بحث بر سر آن است که خلق فرصت‌های اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش توانایی‌های انسان و ارتقاء کیفیت زندگی دارد. گسترش آموزش و بهداشت و مانند آن مستقیماً بر کیفیت زندگی و شکوفایی استعدادها اثر می‌گذارد. براساس شواهد بیشمار موجود حتی مردمی که درآمد نسبتاً پایینی دارند با دسترسی به آموزش و بهداشت می‌توانند در بهبود کیفیت زندگی به نتایج به واقع چشمگیری دست یابند. این نظریه را وضعیت مردم چین پیش از اصلاحات سال ۱۹۷۹ مورد تأیید قرار می‌دهد. پیش از اصلاحات و قبل از دستیابی به توسعه صنعتی و کشاورزی امید به زندگی در چین بسیار بالا رفته بود در حالی که غالباً امید به زندگی پس از اصلاحات افزایش می‌یابد.

سن در ادامه با برقرار کردن رابطه‌ای معنی‌دار میان توسعه اجتماعی و اشتغال و جایگاه رفیع انسان‌ها در عصر دانایی که برای محور قرار دادن انسان‌ها منطبق اقتصادی را نیز بر منطبق‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌افزاید تصریح می‌کند که خصلت کاربر بودن

فعالیت‌های آموزشی و بهداشتی موجب می‌گردد که تقدم قائل شدن به این امور در مراحل اولیه توسعه اقتصادی که دستمزدها پایین است بسیار ارزان‌قیمت و پر دستاورد ظاهر شود. وی تصریح می‌کند؛ از آنجا که آموزش و بهداشت همگانی، فعالیت‌هایی به شدت کاربر هستند هزینه نسبی این فعالیت‌ها در کشورهای فقیر بسیار اندک‌تر است و این یک مزیت خارق‌العاده‌ای است که اگر به آن توجه شود هم بر کیفیت زندگی افراد می‌افزاید و هم بر توانایی‌های تولیدی و به تبع آن بر رشد اقتصادی عمیقاً تأثیر می‌گذارد.

وی معتقد است که توانایی خواندن، نوشتن و حساب کردن به توده‌های مردم یاری می‌رساند که در فرایند توسعه اقتصادی مشارکت نمایند ضمن آنکه به اعتبار ملاحظات مربوط به جهانی شدن اقتصاد نیز برای استفاده از فرصت‌های تجاری جهانی به ویژه تولید صنعتی، کنترل کیفیت و تولید براساس مشخصه‌های دقیق امری بسیار ضروری است. این در حالی است که بهره‌گیری از امکانات تجارت جهانی برای کارگران بی‌سوادی که قادر به انجام دادن محاسبات ساده نیستند امکان‌ناپذیر است. همانطور که با تکیه بر شواهد بیشمار می‌توان نشان داد که بهداشت و تغذیه مناسب بر بهره‌وری و دقت عمل نیروی کار تأثیری به سزا دارد (سن، ۱۳۸۴: ۳۱-۲۸).

شاید از همین رو باشد که طی چند دهه اخیر توجه به نقش تعیین‌کننده امر اجتماعی در پیشبرد توسعه همه‌جانبه گسترش فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است و علاوه بر مفهوم توسعه اجتماعی که ادبیات بسیار گسترده‌ای را به خود اختصاص داده است، مفاهیمی همچون سرمایه اجتماعی و انسجام اجتماعی نیز دستمایه بسیاری از کوشش‌های نظری و بررسی‌های تجربی بوده است که هر کدام به گونه‌ای بر تقدم امر اجتماعی تأکید دارند. این مطالعات برای مثال؛ در مورد سرمایه اجتماعی گرچه می‌پذیرند که این مفهوم مدت زمان نسبتاً کوتاهی است که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مورد توجه قرار گرفته اما در عین حال، بر روی ثمربخشی این توجه برای ارتقاء کیفیت زندگی هم در مقیاس کشورهای پیشرفته و هم در مقیاس کشورهای در حال توسعه تأکید می‌نماید. (براونینگ و دیگران<sup>۱۴</sup>، ۲۰۰۰: ۴)

بدون تردید یکی از درخشان‌ترین کارها در این زمینه به رابرت پاتنام<sup>۱۵</sup> تعلق دارد که تصریح می‌کند کارکرد محوری سرمایه اجتماعی آن است که به صورتی منطقی می‌تواند «معضل همکاری» را حل و فصل نموده و از طریق برقراری روابط متقابل میان منابع سرمایه اجتماعی یعنی اعتماد، هنجارها و شبکه‌های مشارکت به صورتی خود تقویت‌کننده و برهم‌فزاینده توسعه را به پیش برد. در حالی که به گمان او در غیاب این ویژگی‌ها شرایطی حاکم

می شود که جامعه با عهدشکنی، بی اعتمادی، بهره‌کشی، رکود و بی‌نظمی همراه شده و منشأ تشدید دور باطل توسعه‌نیافتگی می‌گردد (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۰۳).

البته برخی از نظریه‌پردازان مانند بنفاین و دیگران به اعتبار آنکه جامعه شبکه‌ای شده پدیده‌ای متعلق به عصر دانایی است معتقدند که در کار بست این مفهوم برای کشورهای در حال توسعه می‌بایست احتیاط بیشتری صورت داد. اما برخی دیگر مانند «وال»<sup>۱۶</sup> تصریح می‌کنند که به عنوان یک راه‌حل عملی این ایده می‌تواند در سطح اجتماعات محلی برای مشکلات توسعه مورد توجه سیاست‌گذاران و مسئولان سیاست اجتماعی قرار گیرد. (وال، ۱۹۹۸: ۲۵۹)

نکته کلیدی در بحث‌های پاتنام در دفاع از مفهوم سرمایه اجتماعی آن است که او برای سرمایه اجتماعی در فرایند توسعه همه جانبه ملی نقشی بسیار اساسی تر قائل بوده و تصریح می‌کند که سرمایه اجتماعی برای تحقق ثبات سیاسی، حکمرانی کارآمد و پیشرفت اقتصادی، نقشی به مراتب تعیین‌کننده‌تر از سرمایه‌های مادی و انسانی دارد. (پاتنام، ۱۹۹۵: ۱۹)

گرچه طی دو دهه اخیر برخی از نهادگرایان ترجیح می‌دهند که به جای مفهوم سرمایه اجتماعی از اصطلاح انسجام اجتماعی استفاده کنند. این مسئله به گمان ایشان دارای دلایل متعددی است:

۱- هنگامی که اصطلاح سرمایه برای مباحث اجتماعی به کار برده شود، گمراه‌کننده است. زیرا، بسیاری از ویژگی‌های مفهوم اصطلاحی سرمایه به ویژه هنگامی که در مقایسه با سرمایه فیزیکی در نظر گرفته شود، در عرصه مسائل اجتماعی قابل بکارگیری نیست، مانند تقسیم‌پذیری و امکان تثبیت مالکیت.

۲- اصطلاح انسجام اجتماعی از این لحاظ با سرمایه اجتماعی تفاوت دارد که در بسیاری از مطالعات و پژوهش‌ها روی کارکردهای منفی سرمایه اجتماعی نیز تأکید می‌شود. برای مثال، امکان آن که سرمایه اجتماعی محلی بیشتر به فساد و پارتی‌بازی و یا دیگر انواع استفاده‌های نابه‌جام منجر شود، وجود دارد. بنابراین، همین‌طور که برای هر فرد سرمایه فیزیکی بیشتر لزوماً مطلوب نیست، برای سرمایه اجتماعی نیز سطحی بهینه وجود دارد. در حالی که انسجام اجتماعی هرچه بیشتر باشد، مطلوب‌تر و بهتر است.

۳- اگر انسجام اجتماعی را شکلی از ارتباط در نظر بگیریم که در آن گروهی از مردم درون مرزهای جغرافیایی یک کشور برای تشریح مساعی توانایی و مهارت نشان دهند و از این طریق فضا را برای تغییر و بهبود وضعیت آماده سازند، احتمال دارد آنچه که در اغلب

نظریه‌ها مربوط به سرمایه اجتماعی خوانده می‌شود - یعنی هنجارها، شبکه‌های ارتباطی و دیگر اشکال مربوط به ارتباط اجتماعی - به عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی انسجام اجتماعی در نظر گرفته شود. در این صورت، انسجام اجتماعی با همگنی فرهنگی یا فقدان تنوع قومی یکسان نخواهد بود. در مقابل، منظور از انسجام اجتماعی آن خواهد بود که کنشگران مورد مطالعه - اعم از شرکت، جامعه یا کشور - تا چه حد در هنگام بروز بحران یا در مواقع خاص و اضطراری قابلیت همکاری با یکدیگر را دارند و این همکاری تا چه میزان در جهت‌گیری عملی آنها نقش ایفا می‌کند. برای مثال؛ در زمان بروز بحران مالی ۱۹۹۷ در شرق آسیا مردم کره جنوبی نمونه شگفت‌آوری از انسجام اجتماعی را در عمل نشان دادند. آنها در شرایطی که اشک می‌ریختند در صف‌های طولانی ایستادند و منتظر اهدای دارایی‌های ارزشمند خود به دولت بودند تا بتواند با هزینه کمتری بر بحران غلبه کند.

معنای این اقدام آن بود که مردم در مقام تأثیرپذیری از رفتارهای دولت که به توسعه اهتمام جدی نشان داده، با فساد مالی با قاطعیت مبارزه کرده و سطح توانایی‌های علمی - فنی و نیز رفاه جامعه را تا حدود قابل قبولی بالا برده، به آن درجه از بلوغ فکری رسیده بودند که بدانند میان سرنوشت چنین دولتی با بنگاه‌ها و افراد، پیوندی جدی وجود دارد و یک دولت بحران‌زده نمی‌تواند فضای مناسبی برای کسب و کار مردم و بنگاه‌ها ایجاد کند. در منطقه شرق آسیا کشور دیگری نیز وجود داشت که با همان بحران درگیر بود، اما چنین انسجامی میان دولت و مردم آن وجود نداشت. در این کشور - یعنی اندونزی - به واسطه فقدان انسجام اجتماعی نه تنها هزینه‌ها و خسارت‌های بحران بسیار بیشتر بود، بلکه به واسطه تزلزلی که در دولت به وجود آورد موجب بروز بحران‌های سیاسی - اجتماعی دیگری نیز شد. بنابراین، بحث اصلی بر سر آن است که تعمیق شکاف‌های اجتماعی به واسطه فقدان اعتماد و انسجام اجتماعی موجب زیان عمومی خواهد شد (ریتزن و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۷۳-۵۷۱).

تا آنجا که به بحث توسعه اجتماعی و نیز آنچه که با عنوان سیاست اجتماعی صورت‌بندی شده مربوط می‌گردد، از دیدگاه نهادگرایان نباید با برداشتی بدبینانه تصور کرد که تمام مللی که دچار اختلاف قومی و زبانی هستند به ناچار دارای نهادهای ضعیف بوده و رشدی اندک خواهند داشت. سیاست‌مداران می‌توانند از طریق ایجاد ترتیبات نهادی متناسب با گرایش عمومی «تفرقه بینداز و حکومت کن» به مبارزه برخیزند. شواهد تجربی حکایت از آن دارد که در جایی که نهادها به خوبی توسعه یافته باشند، تنوع قومی - زبانی هیچ تأثیر مخربی برای رشد کشور در پیش نخواهد داشت. بدیهی است، هنگامی که این تنوعات در میان باشد،

نهادهای خوب ضرورت بیشتری می‌یابند، زیرا در شرایطی که تنوع قومی - زبانی وجود داشته باشد نهادهای رسمی، جانشین پیوندهای اجتماعی می‌شوند و کمبودهای آن را جبران می‌کنند. (استرلی<sup>۱۷</sup>، ۲۰۰۰: ۴۸-۴۷)

ملاحظه می‌شود که چگونه برخی از نظریه پردازان توسعه با تکیه بر مفاهیم سه‌گانه توسعه اجتماعی، سرمایه اجتماعی و انسجام اجتماعی تلاش داشته‌اند تا با برجسته کردن اهمیت وضعیت اجتماعی و تقدم آن نسبت به مسائل حوزه اقتصاد درکی وسیع‌تر حتی از توسعه اقتصادی ارائه کنند که بر آن اساس حتی توسعه اقتصادی به مثابه قابلیت‌ها و فرصت‌های اجتماعی رو به گسترش در نظر گرفته می‌شود. در این دیدگاه، ضمن پذیرش این واقعیت که از بین بردن موانع موجود بر سر راه استفاده از بازارها می‌تواند به صورتی قابل ملاحظه فرصت‌های عمومی را گسترش دهد، اما به این نکته نیز توجه می‌شود که استفاده از این فرصت‌ها در عمل مستلزم برخورداری از قابلیت‌ها و توانایی‌های ویژه - خصوصاً آن دسته که به سوادآموزی، آموزش، بهداشت اولیه، تأمین اجتماعی، برابری جنسیتی، مردم‌سالاری و از این قبیل مربوط می‌شود - است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود گسترش سریع این قابلیت‌ها بستگی به اقدامات، برنامه‌ریزی‌ها و جهت‌گیری‌های بخش عمومی دارد. به علاوه، هر یک از این قابلیت‌ها می‌توانند کمک چشمگیری به رشد اقتصادی داشته باشند. بنابراین، باید به عنوان ابزارهای اصلی موفقیت اقتصادی محسوب شوند (درز و سن، ۱۳۸۲: ۲۵۴).

تا آنجا که به کشورهای در حال توسعه مربوط می‌شود ده مسئله بنیادی است که در فرایند برنامه‌ریزی توسعه به اعتبار تقدم امر اجتماعی می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد خواه این کارها ذیل عنوان سرمایه اجتماعی صورت‌بندی شود خواه ذیل عنوان انسجام اجتماعی و خواه ذیل عنوان توسعه اجتماعی و خواه به نام سیاست‌های اجتماعی! این امور دهگانه نکاتی است که در چارچوب یک اجلاس جهانی برای توسعه اجتماعی صورت‌بندی شده است و عبارتند از:

۱. ایجاد یک محیط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی مناسب برای نیل به پیشرفت
۲. ریشه‌کنی فقر
۳. ایجاد اشتغال کامل و توانمندسازی مردم برای نیل به امنیت اجتماعی
۴. ارتقاء انسجام اجتماعی از طریق عدالت اجتماعی و رعایت حقوق بشر
۵. ارتقاء کرامت انسان‌ها از طریق تقویت مشارکت آنها

۶. ایجاد فرصت‌های کافی جهت دسترسی به آموزش و سلامتی
۷. سرعت بخشیدن به آهنگ توسعه همه‌جانبه
۸. ادغام ملاحظات اجتماعی در برنامه‌های تعدیل ساختاری
۹. تسهیل همکاری‌های بین‌المللی
۱۰. ارتقاء همکاری‌های منطقه‌ای (سازمان ملل، ۱۹۹۵)

بدون تردید در فرایند عملیاتی کردن ایده‌های دهگانه مزبور چاره‌ای جز تعمیق شناخت علمی و فهم درست مسائل بنیادی توسعه وجود ندارد ضمن آنکه به تدریج و به صورت فزاینده مسائل جدیدی همچون مسائل زنان، عدالت اجتماعی، اخلاق و ترکیب خردمندانه دولت و بازار نیز به حوزه امور مؤثر بر توسعه اجتماعی افزوده می‌شود اما به نظر می‌رسد که در میان همه این عوامل مسئله اشتغال و فهم درست پیچیدگی‌ها، ابعاد اهمیت و سازوکارهای نیل به اشتغال کامل و بالنده بیشترین همپوشانی‌ها را با همه حوزه‌های مرتبط با توسعه اجتماعی داشته و در عین حال در عصر دانایی و به ویژه جهانی شدن اقتصاد با بیشترین چالش‌ها نیز روبروست.

به این معنا که از یک سو مشخص شده است که مهمترین ویژگی عصر دانایی خصلت «اشتغال‌زدایانه» آن است زیرا برخلاف تجربه موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی که در اثر هر تحول بنیادین تکنولوژیک برخی فرصت‌های شغلی از بین رفته و برخی فرصت‌های دیگر ایجاد می‌شدند در این موج جدید با شرایطی روبرو هستیم که به موازات هر ۱۰ فرصت شغلی از دست رفته احتمال دارد که حداکثر دو فرصت شغلی جدید پدیدار شود (ریفکین، ۱۳۷۹). ضمن آنکه در شرایط جهانی شدن اقتصاد بازار کار نه تنها در زمره بازارهای مشمول موضوع آزادسازی قرار نگرفته بلکه بیشترین تنگناها و محدودیت‌ها در مورد آن اعمال می‌شود.

گرفین نشان داده است که در کشورهای پیشرفته صنعتی با یک سازوکار بسیار پیچیده از نیروی کار کشورهای در حال توسعه به عنوان یک سوپاپ استفاده می‌شود تا آثار و عوارض مربوط به دوره‌های کسب و کار کنترل گردد. به این ترتیب که در دوران‌های رونق اقتصادی در کشورهای پیشرفته صنعتی به صورت غیررسمی اجازه ورود نیروی کار از کشورهای در حال توسعه داده می‌شود. از آنجا که این نیروی کار غیررسمی است نه حقوق استاندارد رفاهی همچون بیمه‌ها و بازنشستگی شامل حال آنها می‌شود و نه قاعده حداقل دستمزد در مورد آنها رعایت می‌گردد. به این ترتیب در دوران رونق از آنها به عنوان ابزاری برای ارتقاء توان رقابت



بهربرداری می‌شود و به هنگام دریافت اولین نشانه‌های کساد و رکود با خشونت و بی‌رحمی مقدمات اخراج آنها را فراهم ساخته و فرصت‌های شغلی آنها را در اختیار نیروی کار بومی قرار می‌دهند. (گریفین، ۱۳۷۶)

علاوه بر دشواری‌هایی که رویکرد مزبور می‌تواند فراروی توسعه ملی بسیاری کشورها قرار دهد، از موضع کشورهای در حال توسعه وجه نگران‌کننده‌تر مسئله به این ترتیب می‌شود که از یکسو در حالی که طی سه دهه گذشته چیزی حدود ۴۰ درصد به عرضه نیروی کار جهانی افزوده شده است نزدیک به ۹۵ درصد رشد جهانی عرضه نیروی کار در کشورهای در حال توسعه اتفاق افتاده است یعنی جایی که فقط ۱۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در مقیاس جهانی صورت پذیرفته است (می‌یر، ۱۳۸۲: ۴۷) و در عین حال به شرحی که آمد با انبوه تبعیض‌ها نیز روبه‌رو هستند.

بدیهی است این روند فزاینده نابرابری در سرمایه‌گذاری، در اثر انقلاب دانایی ابعاد به مراتب جدی‌تری هم پیدا خواهد کرد یک وجه دیگر مسئله آن است که در شرایط جهانی شدن اقتصاد، مسئولیت اجتماعی نیروی کار و بار هزینه‌های آن در هر حال به عهده دولت در کشورهای در حال توسعه خواهد بود. این مسئله با روند فزاینده زمان‌زدایی و مکان‌زدایی از تولید در اثر انقلاب دانایی، اهمیت به مراتب بیشتری پیدا خواهد کرد. این در حالی است که از یکسو بخشی از توان و عمر این نیروی کار در خدمت کشورهای پیشرفته صنعتی سپری شده و خدمات ایشان یکی از زمینه‌های ارتقاء توان رقابت آنها و مهار عوارض ناشی از سیکل‌های کسب و کار بوده اما هزینه‌های اجتماعی آن به عهده دولت‌هایی است که در عصر دانایی و به ویژه شرایط جهانی شدن اقتصاد هم با بار مسئولیت سنگین‌تر و هم با ظرفیت‌های تأمین درآمد کمتر روبرو هستند. اگر چنانچه این مسائل در کشورهای در حال توسعه با نوع خاصی از فهم درباره جهانی شدن گره بخورد که کل مسئله را در قالب آزادسازی‌ها درک کنند پیچیدگی مسائل مربوط به توسعه اجتماعی ابعاد خارق‌العاده‌تری پیدا خواهد کرد. ضمن آن که مدیریت اقتصاد کلان را نیز برای کشورهای در حال توسعه با دشواری‌های ویژه‌ای روبه‌رو خواهد ساخت!

استیگلیتز در این زمینه تصریح می‌کند که آزادسازی برای کشورهای در حال توسعه نه تنها مستلزم حذف تعرفه‌هاست که به معنای از دست دادن یک منبع درآمد عمومی است بلکه در عین حال دولت‌های کمتر توسعه‌یافته در شرایط جهانی شدن اقتصاد برای معنی دار شدن و امکان‌پذیری رقابت با دیگران ناگزیر می‌بایست مالیات‌ها را نیز کاهش دهند به این ترتیب

با کاهش چشمگیر درآمد دولت و افزایش چشمگیر مسئولیت‌ها و هزینه‌های آن، کاهش هزینه‌های اختصاص یافته به آموزش و بهداشت، زیرساخت‌ها و شبکه‌های ایمنی از قبیل بیمه بیکاری، اجتناب‌ناپذیر شده و از هزینه‌های مربوط به تحقیق و توسعه دولت نیز کاسته خواهد شد. این در حالی است که در چنین مواقعی به گمان استیگلیتز دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه برای کمک به مردم جهت کنار آمدن با پیامدهای منفی آزادسازی بیش از پیش نیازمند انجام هزینه‌های فوق‌الذکر هستند. (استیگلیتز، ۱۳۸۶: ۹۹). توجه به هر یک از این مسائل، اهمیت بیشتر انسجام اجتماعی و بهبود روابط میان دولت و مردم و ارتقاء کیفیت نهادی را برای کشورهای در حال توسعه آشکارتر می‌سازد.

### سخن پایانی

همانگونه که ملاحظه شد در عصر دانایی و به ویژه شرایط جهانی شدن اقتصاد کانون اصلی بازتولید پارادوکس‌های اساسی توسعه‌نیافتگی به حوزه اجتماعی انتقال می‌یابد. در چنین شرایطی از یکسو هرگونه تلاش برای بهبود وضعیت مردم و عملکرد اقتصادی مستلزم توجه جدی و خارق‌العاده به حوزه اجتماعی است و از سوی دیگر، انقلاب دانایی و جهانی شدن اقتصاد شرایطی را تحمیل می‌کند که کانون اصلی اصابت نتایج آن محدودسازی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اجتماعی در کشورهای در حال توسعه است. بی‌گمان خروج از این دور باطل تنها با توسل به یک شناخت عمیق و همه‌جانبه از ابعاد این مسائل و جلب مشارکت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم در این راستا امکان‌پذیر می‌باشد و تنها کشورهایی می‌توانند بر این پارادوکس‌ها غلبه نمایند که از یکسو سازوکارهای مشارکت و نظارت همه‌جانبه و فعال مردم را فراهم سازند و از سوی دیگر، سازوکارهای کسب معرفت علمی را به صورت بنیادی اصلاح نمایند و بالاخره نیروی اجتماعی حامی جهت‌گیری‌های توسعه‌محور را نیز ایجاد کنند.

- |                    |                         |
|--------------------|-------------------------|
| ۱- Ceteris-Paribus | ۱۰- Hyden               |
| ۲- Lewis           | ۱۱- Winpisinger         |
| ۳- Hardiman        | ۱۲- Social-Policy       |
| ۴- Midgley         | ۱۳- Glorious Revolution |
| ۵- Mcnamara        | ۱۴- Browning & Others   |
| ۶- Onimode         | ۱۵- Putnam              |
| ۷- IMF             | ۱۶- Wall                |
| ۸- WB              | ۱۷- Easterly            |
| ۹- Karlstrom       |                         |

### منابع فارسی:

- استیگلیتز. جوزف، «اشتغال، عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی در: چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی»، ترجمه زهرا کریمی، انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
- استیگلیتز. جوزف، «نگاهی نو به مسئله جهانی شدن»، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶.
- بانک جهانی، «نقش دولت در جهان در حال تحول: گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۷»، ترجمه گروه مترجمین، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
- چلبی، مسعود، «جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی»، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- درز و سن، «بسیار فراتر از آزادی در: دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی»، ترجمه حسین راغفر، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- رابرت سون، رونالد، «جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی»، ترجمه کمال پولادی، نشر ثالث و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.
- رتیزن و دیگران، «سیاستمداران خوب و سیاست‌های بد: انسجام اجتماعی نهادها و رشد»، ترجمه اصلاان قودجانی در: حکمرانی خوب بنیان توسعه، ویراسته احمد میدری و جعفر خیرخواهان، انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۳.
- رودریک. دنی، «نهادهای تأمین کننده رشد با کیفیت کدامند؟ و چگونه باید ایجاد شود؟ در: چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی»، همان، ۱۳۸۴.
- فونتن. آندره، «یک بستر و دو رؤیا: تاریخ تنش زدایی»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- گریفین. کیت، «جهانی شدن و گذار اقتصادی»، ترجمه محمدرضا فرزین، انتشارات مرکز مدارک سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- گیدنز. آنتونی، «بیامدهای مدرنیت»، ترجمه محسن ثلاثی، نشر مرکز، تهران چاپ اول، ۱۳۷۷.
- گیدنز. آنتونی، «تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید»، ترجمه ناصر موفقیان،

- نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
- میدری. احمد، علیرضا علوی تبار، «معیارهای اجتماعی در ارزیابی سیاست‌های اقتصادی»، فصلنامه راهبرد، سال دوم، شماره ۲، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۳.
- می‌یر. جرالده و دیگران، «پیشگامان اقتصاد توسعه: آینده در چشم‌انداز»، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- نورث. داگلاس، «ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی»، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
- واترز. مالکوم، «جهانی شدن»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.

## منابع انگلیسی:

- Bade Onimode, Structural Adjustment, It's Economic, Social and Regional Dimensions and the Role of Economic & Social Interest Groups, University of Ibadan, Nigeria, (1991).
- Easterly, W. (2000), Can Institutions Resolve Ethnic conflict? Washington DC, World Bank.
- Karlstrom. Bo & Goran Hyden (1992), Structural adjustment as a Policy Process world development.
- Lewis A. (1955), "The Theory of Economic Growth", London, Allen and Unewin.
- Mc Namara, Robert (1972), Report to the Board of Governors of the world Bank. Washington DC.
- Onimod, Bade (1991), Structural Adjustment, Its Economic, Social and Regional Dimensions and the Role of Economic & Social Interest Groups, University of Ibadan, Nigeria 15<sup>th</sup> Annual Meeting of APC/EEC Representatives.
- Putnam. R. (1995), "Tuning in, Tuning our: The Strange disappierance of Social Capital in America Political Sience and Policy, PUB.
- United Nations' proceedings of the international conference of Ministers responsible for Social Welfare, (1969).
- Wall. Ellen & Others (1998), "Getting the goods on Social capital, Journal of Rural sociology.
- Winpisinger William W. (1989), Reclaiming our Future (Boulder: West View Press).